



اختراع بزرگ

به نام خدایی که درد آفرید

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

می گویند اختراعات و اکتشافات بشر همه و همه از سر نیاز او بوده است. ما نیز درست از همان بدو پیروزی انقلاب، والبته از سر نیاز به یک اختراع شگفت دست بردیم. این اختراع، در زمان رهبری شما پروبال گرفت و اکنون برای خود دم و دستگاه بهت انگیزی پرداخته است. والبته سهم مهندسی شما در این اختراع، و تکمیل آن، و بها دادن به آن، و فضا بخشودن به آن، و ترمیم و بهینه سازی آن، و کاراندازی آن، سهم یک مخترع مکمل است. سهمی که نام شما را در کنار مخترعان این شگفتی بزرگ ثبت کرده است.

موتور این اختراع، ویژگی های منحصر بفردی دارد که تنها در محدوده ی جغرافیایی ایران بکار می افتد. جوری که اگر همین اختراع را به ترکیه ببریم، یا مثلاً به ژاپن و مالزی و سنگاپور، کار نمی کند. علتش تنها آب و هوای کشور ما ایران است. که این آب و هوای خاص، در تهران و اصفهان و شیراز هست و در آنکارا و لندن و محله ی هارلم نیویورک نیست.

این اختراع، یک دستگاه کوچک کنترل از راه دور دارد که به گرمای تن ما و جنس صدای ما حساس است و تنها به اراده ی ما شروع بکار می کند. یعنی اگر یک نفر این دستگاه کوچک کنترل از راه دور را از ما بدزدد و بخواهد این اختراع را برای مقاصد شوم خود بکار اندازد، شاید نتیجه ی معکوس بگیرد و بهره که نه، آسیب نیز ببیند. من برخی از خصوصیات این اختراع بزرگ را برمی شمردم تا جهانیان از ویژگی های آن خبردار شوند و برای باز تولید آن به خود ما مراجعه کنند:

یک: این دستگاه اختراعی ما گرچه از چشم و مغز تهی است اما حسگرهای بسیار حساسی در آن تعبیه شده که گاه بدون فشردن دکمه ای، خود بخود بکار می افتد و از جایی به جایی می رود و کاربایسته اش را انجام می دهد و به جای اولش بازمی گردد .

دو: این اختراع با همان مغزو چشمی که ندارد، عجباً که به موضوعات فرهنگی و هنری و علمی و سیاسی حساس است و به محض اعلام نیاز، موتورش روشن می شود و کاری را که باید بکند می کند.

سه: ویژگی محوری این اختراع، در صداها و جنب و جوش های محیرالعقولی است که از خود برمی جهاند. شما یک رُبوت آدمگون را تجسم کنید که برای پذیرایی از میهمانان اختراع شده و سینی به دست به سمت میهمانان می رود. به دست هرنفر که چای می دهد، ناگهان با یک ویراژ، استکان چای را بر سر میهمان خالی می کند و با همان سینی بر سرش می کوبد و یک فحش ناموسی استخوان سوز هم نثارش می کند. شاید بفرمایید این اختراع، خوب تنظیم نشده و کارش را بلد نیست. اما اگر به کیفیت آن میهمانان توجه کنیم و آنان را نه دوست که دشمن بدانیم، دردل یک آفرین هم تقدیم آن رُبوت خواهیم کرد.

چهار: این اختراع بزرگ، کارش را از مجالس و محافل مخالفان و معترضان شروع کرد. مثلاً با حسگرهای حساسش متوجه می شد که در فلانجا جماعتی جمع شده اند و درباره ی فلان موضوع صحبت می کنند. او کاری به این نداشت که محتوای آن صحبت، نهایتاً به رشد جامعه می انجامد، او تنظیم شده بود برای بهم زدن یک چنین محافل و مجالسی. ناگهان با چند شعار دلخراش به میانه ی مجلس می جهید و بساط تریبون و میکروفن و دکور و سخنران را درهم می پیچید و مستمعان را به وحشت درمی انداخت و بعد از آنکه خیالش از همه جا راحت شد، به جایگاه نخست خود بازمی گشت و نفسی به راحت می کشید و در پیشگاه خدا برای خود سفره ای از ارج و قرب پهن می کرد و درصاف مجاهدان راه خدا قرار می گرفت و غش غش به بانیان آن مجلس و محفل می خندید و زنجیروقمه و چماق توی دستش را برای محفل و مجلسی دیگر در قفسه ی مخصوص جای می داد.

پنج: این اختراع، کاری به این ندارد که فلان نمایش و فلان فیلم و فلان کنسرت از دستگاه مربوطه اجازه گرفته، مهم فرمائی است که به همان حسگرهای حساس او می رسد. ناگهان می بینی در سالنی که در سکوت به صحنه ی نمایش و فیلم و موسیقی چشم دارد از جا کنده می شود و اختراع ناب ما پای به درون می گذارد و به یک عربده، هرچه را که دم دستش می رسد از جا می کند و خود را به صحنه ی مقابل می رساند. در آنجا چنان نمایشی از خود به صحنه می آورد که مگر داوران هنری هفت اقلیم از پس فهم ادبیات و الفاظ و پیچش های تن و بدن و دست و پای او برآیند و نمره ی ممتازش بدهند.

شش: برای این اختراع، فرقی نمی کند که فرد مخالف و معترض یک رهگذر است یا یک دانشجو یا یک آیت الله. چرا که او مغز و چشمی ندارد تا آن سوتر از مأموریتی که برای انجام آن کوک شده، به تحلیل اوضاع بپردازد. نباید هم چنین کند. اگر قرار باشد با هر فرمانی که به او می رسد،



او به تحلیل و به پاسخ یابی چراهای بیشمار خود بنشیند، فرصت از کف رفته و خیراعتراض آن آیت الله و آن رهگذر به گوش رسانه های گوش بزنگ جهان رسیده. این است که فی الفور خود را به درخانه ی آن آیت الله می رساند و یک چند ساعتی را به شعاع گویی و فحش و ناسزا سپری می کند تا ساعت از هفت بعد از ظهر به سه و نیم صبح برسد. حالا دیلم می آورد و الله اکبرگویان و یا زهرا گویان در خانه ی آن آیت الله را از بیخ جاکن می کند و داخل می شود. وقتی از خانه ی ضراب آن آیت الله خارج می شود، چیز قابلی از آن خانه به جای نگذارد. او تخصصش همین است که چیز قابلی بجای نگذارد.

هفت: شگفتی این اختراع در این است که اگر از او در حال انجام مأموریت پرسیم: داری چکار می کنی؟ تنها و تنها یک پاسخ را تکرار می کند. چرا که او بخاطر همان یک پاسخ ساده کوک شده. به طور مثال اگر از او در حالی که به زن و بچه ی یک معترض فحش می دهد، یا در حالی که دیلم به زیر ساختمانی برده، یا آنجا که معترضی را به قصد کشتن می زند، یا آنجا که مخفیانه به مکالمات تلفنی مردم گوش سپرده، یا آنجا که سربه اندرون خانه ی مردم فرو برده، یا آنجا که دل و روده ی قانون را بیرون می کشد، یا آنجا که دزدی می کند، یا آنجا که به سمت جوانان مردم شلیک می کند، یا آنجا که از هزار اسکله ی بی نشان قاچاق می کند، یا آنجا که فرصت های اقتصادی و سیاسی جامعه را به نفع خود درو می کند، شما اگر در همه ی این احوال از او پرسید: داری چکار می کنی؟ پاسخ می دهد: مشغول حفظ نظامم.

هشت: یک وقت فکر نکنید اگر چه این اختراع، برآمده از آدمهای کم سواد و جوان و جامانده است، مثلاً به مجامع علمی علاقه ندارد و بدانها ورود نمی کند. نخیر، از علایق محوری او، هم ورود به دانشگاههاست و هم به کوی دانشگاه. منتها این ورود نه برای تحصیل علم که برای رفتن علم و ادب و امنیت و آرامش و پاکسازی ابتدایی ترین حقوق انسانی از ساحت دانشگاهها و محل استراحت دانشجویان است. با این توصیف که: خروج این اختراع از این مراکز و این اماکن، مترادف است با چشم بیرون زده ی دانشجویی که با هول و هراس از خواب برخاسته، و دستگیری و ضرب و شتم دانشجویان معترض، و البته با: یا زهراها و یاحسین هایی که باید به این اختراع انرژی بدهد و او را در این مأموریت آسمانی مدد برساند. طوری که بشود همه ی آن ورود و خروج ها و آسیب ها و خراش ها را به دوش سربازی انداخت که یک ریش تراش از یک دانشجو برداشته .

نه: خودتان نیک ترازمن خبردارید که ما این اختراع را به شگردهایی مسلط کرده ایم که نه از گریزگاهها و نقاط کور قانون به یک جا ورود کند و خاک آنجا را به توپره بکشد و بی آنکه ردی و اثری از خود بجای بگذارد به پایگاههای همیشگی اش بازگردد، نخیر، بل مستقیماً جلوی چشم قانون و ضابطین قانون به امر مقدس فحاشی و تخریب و ضرب و شتم و شکستن حریم خصوصی مردمان اقدام می کند. و این البته کم تخصصی نیست. که یک اختراع، با همکاری و یا سکوت نیروهای انتظامی به یک جا ورود کند و خاک آنجا را بر سر اهالی اش بیفشاند و پیروزمندانه از آنجا بیرون بیاید و لبخندی نیز به صورت متولیان قضایی و انتظامی تقدیم کند و بی واهمه به سمت سازمان مقدس خود بازرود. همه ی این برکات از آن جمله ی معروف " برای حفظ نظام، بزنی بشکن بکش"، حس و حال می گیرد.

ده: همه ی رفتار کلی این اختراع، متأثر از همان مغزو چشمی است که ندارد. شما ندا دردهید و از همه ی عرض و طول این اختراع، که در یکجا می زند و در جای دیگری کشتد و می سوزاند و می دزدد و سربه اندرون حریم خصوصی مردم فرو برده، یک متفکر، یک پزشک، یک مهندس، یک استاد دانشگاه، یک هنرمند، یک منصف، یک بی غرض، یک انسان، بلکه یک انسان طلب کنید. مطلقاً پاسخی دریافت نمی کنید. مطلقاً مگر یک انسان، بدون آنکه ببیندیشد، می زند و می کشتد و می دزدد و تخریب می کند؟

یازده: خصوصیتی که این اختراع بر تمامیت آن تنظیم شده، این است که کار به چند و چون یک ماجرا و یک سخن و یک حرکت اجتماعی و هزار هزار سلیقه و اندیشه و فکر و تجربه ندارد، بل او با همان چشم و گوش بسته اش به کاری که از او خواسته اند و حسگرهایش را بدان سو متمایل کرده اند، فرو می شود و ساعتی بعد با دست هایی خونین یا با بساطی درهم پیچیده از آن مأموریت بدر می رود. این اختراع، با آنکه علی علی زیاد می گوید اما کاری به این سخن علی ندارد که می گوید: به حق بنگر نه به فرد. چرا؟ به این خاطر که این اختراع، همه ی حق را در فرد خلاصه کرده. کافی است زبانم لال خود خدا هم به فرد مورد علاقه ی این اختراع چپ نگاه کند، که در این صورت به سمت خود خدا نیز خیز

بر خواهد داشت. اگر آدم متعجبی به این اختراع بگوید: پس حق چه شد؟ می گوید: اگر خیلی به حق مشتاقی، آن را در ما وبا ما بجوی!

دوازده: باطری این اختراع هرازگاه خالی می شود. محل تغذیه و شارژ باطری آن محافل سطحی مداحی و البته نوشته های کیهانی است. از این محافل شما بفرمایید آیا یک چیز کی به اسم فهم مستفاد می شود؟



سیزده: محل نشو و نما و تکتیر این اختراع، اماکنی چون صداوسیما و دستگاه قضایی و دولت و مجلس و البته دستگاههای اطلاعاتی و سپاهی ماست. بعنوان مثال، دستگاه قضایی ما بردزدی محمد رضا رحیمی انگشت می نهد اما بمحض خط و نشان این اختراع عقب می کشد. چرا؟ چون این اختراع می گوید: **اگر محمد رضا رحیمی دزدی کرده، پول این دزدی را در انتخابات خرج کرده، و حتی بخشی از آن را به رییس مجلس هم داده. اینجاست که رییس دستگاه قضا مجاب می شود و حق به اختراع ما می دهد و از این دزدی بزرگ پا پس می کشد.**

یا مثلاً به این اختراع می گویند: دست از حمایت فلانی بردار. چرا؟ چون در اختلاس سه هزار میلیاردی دست داشته. اختراع ما می گوید: چه اشکالی دارد، شما همزمان به دزدی های اطرافیان خودتان رسیدگی کنید تا من هم از حمایت این فلانی دست بردارم.

چهارده: خودتان خوب می دانید که دستگاه قضایی ما غرضه ی محاکمه ی این اختراع بزرگ را ندارد. چرا؟ خواهیم گفت. مثلاً همین حالا جمعی از زندانیان سیاسی ما بخاطر توهین به رییس جمهور در زندان اند و دستگاه قضایی به تلخ ترین شکل ممکن با آنها برخورد کرده و می کند. چرا؟ چون نوشته اند و گفته اند: رییس جمهور فردی نامتعالی و دزد است. اما همین اختراع، جلوی چشم خلاق، رییس جمهور را شپشو و حمام ندیده و بوزینه و دهاتی و عقب مانده خطاب می کند و همراهان او را به توپ شنائت می بندد و دستگاه قضایی ما جرأت نُطق کشیدن علیه او را ندارد. چه برسد به این که این اختراع را دستگیر کند و به جرم توهین به رییس جمهور، در کنار سایر توهین کنندگان به زندان باندازد.

این اختراع علاوه بر تریبون نماز جمعه، در مجالس مداحی هم صاحب وجاهت و تریبون است و به هر کس که دلش بخواهد فحش ناجور می دهد. بدون آنکه رییس دستگاه قضا شهادت یک چرا گفتن ساده را داشته باشد. خلاصه مگر قانون حریف این اختراع متفاوت ما می شود؟ هرگز! اتفاقاً کارکرد اصلی این اختراع، همین فراقانونی بودن اوست. اگر یک چیزی اختراع می کردیم که قانون، دم به ساعت دستش را می گرفت و مورد مواخذه اش قرار می داد، اسمش اختراع نبود! خصوصیت اختراع در این است که به فکر کسی نرسیده باشد و کارایی آن سرشار از منافع برای مخترع باشد.

پانزده: دایره ی تعلقات این اختراع، گرچه به داخل مرزهای ما محدود است اما برای آنکه از گردونه ی اعتبارات جهانی عقب نیفتد، به مقوله ی دیپلماسی نیز گوشه ی چشمی دارد. جوری که اگر دستش به گوشمالی آمریکا و بریتانیای کبیر نمی رسد، دستش در همین تهران خودمان به سفارتخانه های اینان که می رسد. اختراع است دیگر! چه می شود کرد؟

شانزده: این اختراع هراز چندی به مجلس هم سر می زند و از گلوی جمعی از نمایندگان، سخنان ممتازی بر می آورد. همان داستان مرگ برابن و زنده باد آن. ویا چنان به جان نمایندگان چنگ می برد و آرام و قرارشان از کف می برد که با مشت های گره کرده و دهان های شعارگوی و شعارخوار شروع می کنند به راهپیمایی در همان صحن علنی مجلس! مرد می خواهیم که با این اختراع پت و پهن و فراگیر و همه فن حریف دریفتند!

هفده: شما خود به چشم مبارک دیده اید که این اختراع، چه به سر سردارعلایی و افروغ و پیش از آن به سر آیت الله شریعتمداری و منتظری و صناعی و دستغیب شیرازی و هزار محفل و هزار مجلس و هزار انسان بی گناه و هزار حرکت مصلحانه آورده؟ تنها به این خاطر که اینان سخنی متفاوت بر زبان آورده اند. و تنها به این دلیل که این اختراع، تنها شما را می شناسد. به اسم شما می زند و به اسم شما تخریب می کند و به اسم شما از دیوار مردم بالا می رود و حتی به اسم شما می کشد.

هجده: من شخصاً در زندان، دوازده چشم مراقبان به یک پژوهش قرآنی دست بردم. و خاطرات زندان خود را نیز با آن آمیختم. در این نوشته ی مطول و شورانگیز، برای آنکه حساسیتی برنیانگیزم، خود را یک زندانی در لوس آنجلس کالیفرنیا معرفی کرده ام. با نام مستعار "اردشیر خرمکوب". رویکرد اصلی این پژوهش، نگاه به برخی از مفاهیم قرآن از منظرهای هنری است.

بعدها که از زندان بیرون آمدم، این نوشته را مرتب کردم و به روزنامه ی شرق سپردم. با همان نام "اردشیر خرمکوب". روزنامه ی شرق، این نوشته را تا یکصد و هفده شماره چاپ کرد و رفته رفته با استقبال مخاطبان خود مواجه شد. ظاهراً از آنجا که مردم در این سالهای پس از انقلاب، خدا را هم باید از زاویه ی نگاه ما بشناسند و گرنه شناخت شان باطل و ناجور است، شخصیت اصلی "اردشیر خرمکوب" توسط دستگاههای مطلع و صاحب سبک اطلاعاتی ما شناسایی شد و به یک تلفن، از ادامه ی انتشار آن مطالب قرآنی جلوگیری بعمل آمد. می دانید چرا؟ چون همان اختراع ما در پس دیوار هر نشریه و روزنامه پای می کوبد و صدای این کوبش مستمر، هر مدیر مسئولی را به تب و لرز می اندازد. تجسم کنید این اختراع، به دفتر محتضر یک نشریه ورود کند و کمی بعد از آن خروج کند. شما آیا باور می کنید چیزی از آن دفتر جان سالم بدر ببرد؟



نوزدهم: شکل شمایل اختراع ما آنجا تماشایی می شود که: کفن بیوشد. ویا عمامه ای برسر گذارد. ویا به لباس بسیج درآید. ویا

شعارگویان و سجاده به دست از محل نماز جمعه به سمتی که برایش مشخص کرده اند، به راه بیفتند. من خود به چشم خود روحانیانی را دیده ام که با کمترین سواد ممکن، جماعتی را برای شکستن خانه ی آیت الهی تهییج می کردند و برخورد او ناسزا می باریدند و همگان را برای شکستن و دریدن دار و ندار او تحریک می نمودند.

بیست: کفن پوشان را احتیاجی به مجوز نیست. تا مثلاً برای راهپیمایی و تجمع و قیل و قالشان از وزارت کشور مجوز بگیرند. همان کفنی که پوشیده اند، و همان الفاظی که از دهان بیرون می دهند، مجوزشان است. صدا و سیما ی اختراعی ما نیز در انعکاس شیرین کاری کفن پوشان، و با بکار بردن واژگانی چون: نیروهای خودجوش، عزاداران، نمازگزاران، غیور مردان عرصه ی ولایت، دشمن ستیزان، پای در رکابان ولایت، بر آتشی که اینان بپا کرده اند می دمد. انصاف این جماعت کجاست؟ انسانیت شان؟ ادبشان؟ قانون؟ نیروهای انتظامی؟ شوخی نفرمایید آقا جان. از صفاتی نام نبرید که دستگاه اختراعی ما بدان متّصف نیست .

بیست و یک: در این سالها آنچه که از رفتار مستمر این اختراع به جان جامعه ی ما فرو شده، رواج بد اخلاقی و بی قانونی بی درو پیکراست. شما یکبار تا کنون آیا بر این اختراع نامیوم برآشفته اید؟ که مثلاً: من این رویه را تأیید نمی کنم؟ یا: از فردا هر کسی و هر کسائی اگر خودسرانه به راه بیفتند و دست به تخریب بزنند و بر کسی فحش و ناسزا ببارند، سخت مواخذه می شوند؟ ویا به دستگاههای انتظامی بفرمایید: هر چه زودتر جلوی این اوباشان مذهبی را بگیرید؟ بله، شما تا کنون به رفتار این دستگاه اختراعی ما اعتراضی نیز نفرموده اید. بدیهی است که این دستگاه، روشن شدن موتورش را مدیون شخص شما بدانند و به کمتر از خود شما نیز روی خوش نشان ندهد. وگرنه چرا نباید دستگاه قضایی ما حریف آن سردار و امام جمعه و جوانک فحاشی شود که با خروج از تعادل روانی، همه ی کائنات را با شخص شما می سنجند و چرخش هستی را نیز مدیون تأیید جناب شما می دانند.

رهبر گرامی،

درد یک چیز است و غصه چیز دیگر. درد جسمانی را اگر بشود تحمل کرد، تحمل درد ناشی از غصه دشوار است. با این همه، لایه های درد ناشی از غصه، گاه آنقدر برهم سوار می شوند که در یک جاهایی به لذت می انجامند. در این وضعیت، درد می پژمرد و لذت گل می کند. اینجاست که می بینید دیگر از درد خبری نیست. و این لذت است که مطالبه ی افزون تری دارد. که: "غم از هر دل که بستانی به ما ده". اینجا درست فصل زایمان است. اینجاست که آدم دردمند، می زاید. اما: بهتر از خود را. تولدی نه با درد، که با لذتی عمیق. همه بظاهر درد می بینند و او لذت. مثل پرنده ای که خونین بال از یک قفس شکسته بیرون می زند. وقتی قفس دریده می شود، همه، پروبال خونین می بینند اما پرنده: پرواز. جامعه ی ما نیز چنین شده است. کم کم از دردی که می کشد لذت می برد. فصل زایمان او فرارسیده است.

قبول می فرمایید اگر رهبر شدن آسان باشد، رهبر ماندن حتماً به فرسودن می انجامد. بیست و سه سال پیش جماعتی دست به دست هم دادند و شما را برای رهبری این کشور برگزیدند. بله، این، به یک نشست صورت پذیرفت. آنان کوهی از امانت را بر شانه های شما و نهادند و بلافاصله به سروقت کار و کسب خود رفتند.

شما تا رهبر نبودید، افق مسئولیت هایتان در محدوده ای مختصر فرو می نشست، اما به محض رهبر شدن، آن افق مختصر وسعت گرفت و به خانه ی تک تک ایرانیان و حتی نسل های بر نیامده پای نهاد. بی خبری شما از هر آنچه که در این وسعت نفس گیر دست به دست می شود، شانه های شما را از حمل مسئولیتی که به رویش آغوش گشوده اید، بدر نمی برد.

از آن روز تا کنون امضای شما پای هر اخم و لبخند و حادثه نشست است و این امضاها نه تنها در آن دنیا که در همین دنیا شما را به "عرصه ی مطالبه" فرا می خوانند. مگر این که شما از ظهور خطاها و آسیب ها و فاجعه ها برائت بجویید و به همگان خبر بدهید: نقش من در این فاجعه هیچ است. یا: سهم من در این خطا این است.

این نیز بگویم و بگذرم که: دست دستگاه اختراعی ما، کج است. دزدی های کلان به او این اختیار را داده که به هر خانه که داخل می شود، از اموال مردم بردارد و با خود به مخفیگاه ببرد. اکنون بیش از دو سال است که دستگاه اختراعی ما چه در اطلاعات و چه در سپاه، اموال شخصی مرا و بسیاری را برده اند و تا کنون به ما باز نگردانده اند. لطفاً به این دستگاهها بفرمایید حسابرسی از دزدی های کلان را به بعد از آن زایمان سرشار از لذت موکول می کنیم، فعلاً این بساطی را که از نوری زاد و دیگران برداشته اید و برده اید، به آنان بازگردانید.

والسلام. بدرود تا جمعه ای دیگر.

جمعه سی ام دیماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری زاد